

° عقد اجباری [۲۰:۳۱ ۰۷,۰۲,۲۰], °

??????

#عقد_اجباری

#پارت_۲۰

به سمتم اومد و خیلی شمرده شمرده گفت :
_ من هیچوقت بابت حرف هایی که میزنم کارایی که
انجام میدم پشیمون نمیشم تو هم بهتره حواست به
کارهای خودت باشه شنیدی ؟
با شنیدن این حرفش دستی به چشمهای خیس
شده ام کشیدم و گفتم :

_ آره

بعدش گذاشت رفت دوباره سنگدل شده بود ، چرا همیشه بهم میگفت هرزه مگه من چیکار کرده بودم اون روزی که من و ترک کرد حرفاش مثل امروز بود همینقدر تلخ هیچوقت دلیل رفتنش رو نفهمیدم چون خودش نخواست من هیچوقت بفهمم چرا بی دلیل گذاشته رفته اون همیشه همینجوری بود

– بهارک

با شنیدن صدای خاله از افکارم خارج شدم ، دستی به صورتم کشیدم اشکام و پاک کردم به سمتش برگشتم و با صدای گرفته گفتم :

– شما اینجا چیکار میکنید ؟

با شنیدن صدای من اخماش رو کشید تو هم و گفت :

– گریه کردی ؟

هول شدم

_ نه

به سمتم اومد

_ پس چرا چشمهات قرمز شده صدات گرفته هان ؟

ترسیده بهش خیره شدم

_ من همینطوری ...

_ میرم پیش امیرهمایون باید باهات صحبت کنم

حق نداره باعث ناراحتیت بشه مگه اسیر گرفته !.

بعدش خواست بره که دستش رو گرفتم و وحشت

زده نالیدم :

_ خواهش میکنم .

با شنیدن صدای من ایستاد خیره به چشمهام شد

_ خوب میشنوم بهم بگو چیشده چرا همش اذیتت

میکنه میخوام دلیلش رو بفهمم وگرنه از خودش

میپرسم .

– من و امیرهمايون چند سال پيش با هم دوست
بوديم ، من عاشقش بودم فكر ميکردم اونم عاشقم
هست .

اشكام روي صورتم جاري شدند

– اما اون عاشق من نبود بعد يه مدت اومد گفتم
يه هرزه پرورشگاهي هستم معلوم نيست حلال
هستم يا نه كلي حرف زد و گذاشت رفت بدون اينكه
بههم بگه چرا !.

??????